

به مرگ بگیریش، که به تب راضی شود!

آیا امریکا واقعاً در صدد کمک به افغانستان است؟ این سئوالی است که با یک نگاه گذرا به رویداد های تاریخی، بویژه رویداد های سی سال گذشته می توان به آن جواب منفی داد.

اولین و بزرگ ترین دلیل برای این برداشت این است که ایالات متحده امریکا بعد از کودتای هفت ثور، بویژه بعد از تهاجم شوروی وقت به افغانستان، بجای کمک به نیرو های ملی - مترقی کشور روی متعصب ترین نیرو های اسلامی که با خطرناک ترین مراکز یا جنبش های اسلامی در جهان ارتباط داشتند و مروج اندیشه های آن ها بودند سرمایه گذاری نموده آن ها را خلاف منافع و مصالح مردم و کشور افغانستان تمویل و تجهیز نمودند.

دومین دلیل برای این نظر این است که سررشته تمام امور - سیاسی، دیپلماتیک، اقتصادی و نظامی جنگ علیه شوروی و دولت دست نشانده آن را به دست پاکستان داد و از این طریق زمینه نفوذ این کشور را در میان افغانانی که غیر از اسلام، آن هم بنام، و پول و قدرت به هیچ چیز دیگری فکر نمی کردندو حاضر بودند برای قدرت و پول تن به هر جنایت و خیانتی بدهند مهیا نمود.

سومین دلیل تلاشی بود که امریکا برای تشدید احساسات مذهبی تعصب آمیز در میان مردم برای افزایش هرچه بیشتر نفرت در آن ها نسبت به روس های مهاجم، دولت دست نشانده شان و تفکر مارکسیستی نمود؛ بدون این که تفکر مارکسیستی و مارکسیست ها را از لحاظ مدنیت و معرفت با تفکر دینی و با احساسات تند و تعصب آمیز دینخویانمقایسه کند. و با این کارش مردم ما را بدست متعصبین دینی سپرد که تا امروز بیشتر از بیست و شش میلیون انسان از دست آن ها رنج می برند و کشور ما هنوز که هنوز است دستخوش تعصب و جنگ و کشت و کشتار و ناآرامی ها است. امید است این سخن آنگونه تعبیر نشود که من در آرزوی تداوم حاکمیت خلق و پرچم بودم یا هستم!

واقعیت آشکار و غیر قابل انکار - حتی برای غرب - و تجربه های ملموس و عینی یک قرن گذشته بویژه سی سال اخیر نشان داده است که خشونت و شدت عمل دیکتاتوری هائی که بنام دین بوجود آمده اند اگر از شدت عمل و خشونت دیکتاتوری هائی که بنام

کمونیزم بوجود آمده بودند بیشتر نبوده باشد، کمتر نبوده است. نمونه های زنده چنین دیکتاتوری ها امارت اسلامی طالبان، جمهوری اسلامی ایران، عربستان سعودی، لیبی، یمن و به نحوی جمهوری اسلامی افغانستان چه در دوران حکومت ربانی و چه امروز و ... می باشد. در ایران هر روز و هر هفته ده ها انسان به این و به آن نام اعدام می شوند و در افغانستان بقایای امارت شکست خورده طالب هر روز به شیوه های بسیار نامردانه و غیر انسانی ده ها و صد ها انسان بی گناه را اختطاف می کنند و می کشند و یا با حملات بزدلانه انتحاری به کام مرگ می فرستند و زورمندان مسلمانی که امروز هم مورد حمایت امریکا قرار دارند هر روز دست به اختطاف زن و فرزند مردم می زنند و به جان و مال و ناموس مردم بی دفاع تعرض و تجاوز می نمایند. در عربستان، بگذریم از سائر حرف ها که، زن، که در اسلام باید(!) حقوق مساوی با مرد داشته باشد، هنوز اجازه رانندگی ندارد!

اگر استنباط چنین باشد که امریکائی ها این مسائل را نمی فهمند و یا نمی توانند این دو تفکر را با هم مقایسه کنند و عناصر خوب و بد یا مثبت و منفی و یا انسانی و غیر انسانی این اندیشه ها را نمی توانند تشخیص دهند، باید گفته شود که خلاف تصور ما امریکائی ها این قدر ها احمق هم نیستند!

دلیل چهارم برای این ادعای ما این است که امریکائی ها بعد از پیروزی به اصطلاح مجاهدین، اگر خواهان کمک به مردم بلا کشیده افغانستان می بودند، افغانستان را به چنگال پاکستان رها نمی کردند و خود کنار نمی کشیدند و نمی گذاشتند که جنگ های میان تنظیمی تشنگان قدرت، شهر زیبا - یا نازیبا - کابل را به ویرانه تبدیل کنند و ده ها هزار انسان بی گناه غیر نظامی را به قتل برسانند.

اگر هدف امریکا نجات مردم و کشور افغانستان از دست شوروی و ایادی آن و کمونیزم و رفاه و آسایش مردم این کشور می بود، چرا همین کار هائی را که امروز بنام تنویر افکار و آوردن مدنیت و توسعه در افغانستان می کنند و میلیارد ها دالر را به این کشور سرازیر نموده اند و شیر و گریگ (خصوصیت درنده خوئی شیر در این جا منظور بوده است نه قدرت و هیبت آن) و روبا و بز و بره و گربه و خروس و ماکیان را دور هم جمع نموده اند، در آن وقت نکردند؟ آیا ما اجازه نداریم که در این مورد چنین فکر کنیم که امریکا برای رسیدن به اهداف معین و مشخصی که منافع کوتاه مدت و دراز مدت خود شان را احتوا می کند، برنامه های معین و مشخصی را از همان زمانی که حزب دموکراتیک خلق افغانستان کودتا کرد، تا همین امروز، مرحله به مرحله و قدم به قدم در کشور ما به منصفه اجرا می گذارد؟

دلیل پنجم تبانی و همکاری این کشور با انگلیس، عربستان و پاکستان برای به قدرت رسانیدن طالب، عقب مانده ترین، خشن ترین و متعصب ترین گونه از افراد دینخو در کشور ما بود. افرادی که حتی خود امریکا و انگلیس هم از شرم نتوانستند آن ها را به رسمیت بشناسند!

باز هم همان سؤال بالا را تکرار می کنیم که: مگر افراد ملی - مترقی که سرشار از تجربه های سیاسی، دیپلماتیک و نظامی باشند، افراد متخصص و تکنوکرات و تحصیل کرده و متمدن و انسان در این کشور وجود نداشت که از وجود متعصب ترین انسان نمائی که نه تجربه داشتند و نه تحصیل درست و نه از مسائل سیاسی و نظامی چیزی می فهمیدند و با ده ها کشور و ده ها منبع تروریستی ارتباط داشتند، استفاده کردند؟ مگر کرزی جزء گروه طالبان و یکی از کارمندان آن ها نبود؟ کرزی با طالب چه فرق دارد؟

آقای خلیل زاد در مصاحبه که اخیراً با بی.بی.سی. داشت، می فرماید: "حامد کرزی در مقایسه با ملا عمر، از نظر هبر پیشرفت تر بود، او آدمی خوش سخن و به فکر مر دمش بود".

شما می بینید که این ها کرزی را با ملا عمر مقایسه می کنند! کرزی می تواند، اگر نظر آقای خلیل زاد را بپذیریم، از ملا عمر از نظر رهبری پیشرفته تر باشد، ولی نمی گویند که در چه حدودی، یعنی این تفاوت چقدر است؟!

در فرهنگ ها متداول چنین است که برای نشان دادن خوبی انسانی بد او را با انسان های بدتر از خودش مقایسه می کنند، نه با انسان های خوب، خوب تر و خوب ترین، زیرا بدی ها را هر قدر با خوبی ها مقایسه بکنید نه این که خوبی ها فریه تر شده می روند، که بدی ها و به تبع آن انسان های بد چهره های مذموم و ناشایست شان باز هم و بیشتر از پیش بر ملا می شود؟ دوم، آیا در کشور ما انسانی که برجستگی غیر قابل مقایسه نسبت به ملا عمر و ملا ضعیف و ... و کرزی و خلیلی و فهیم و ربانی و سیاف و ده ها انسان کم سواد و بی سواد دیگر که امروز مورد حمایت امریکا قرار دارند و بر چوکی های قدرت در این کشور تکیه زده اند و هر یک مؤجد ده ها نوع جنایت و خیانت و فساد بوده و هستند، کسانی که ملا عمر ها و گلبدین ها و ربانی ها و کرزی ها و ... اصلاً و ابداً با آن ها قابل مقایسه نیستند، داشته باشند، وجود نداشت و وجود ندارد؟

جواب این است که: چرا؟! چنین انسان هائی وجود داشتند و وجود دارند! انسان هائی که به هیچ قیمتی حاضر نمی شدند و حاضر نمی شوند سر بر آخور بیگانه فرو ببرند و از خود و مردم و کشور خود غافل شوند. چرا امریکا، که برخی ها نغاره کمک امریکا را به کشور ما به گردن انداخته اند، به این انسان ها موقع نداد و باز هم همان دزدان و

آدمکشان و مفسدین خیانت کار را روی کار آورد؟ این موضوع و سؤال را برای آن مطرح کردم که خوانندگان محترم این سطور در این باره کمی تعمق کنند، و الا من جواب آن را می دانم که چرا احوال دنیای ما چنین است!

واجد نیرو و قدرت و ثروت و صنعت، اندیشه و ارزش های است که در میان مردم کشور های پیشرفته پیدا شده است. چنین اندیشه را نه ملا عمر می تواند در این کشور رواج بدهد و نه ملا کرزی و ملا خلیل زاد، اگرچه دومی پنج تا ده در صد نسبت به ملا عمر روشن تر و پیشرفته تر و ظاهراً در فکر مردم خود باشد.

بنابراین، انتخاب امریکا روی یک هدف و برنامه و پلان است. آقای خلیل زاد می داند که اگر کرزی را با یک انسانی ملی - مترقی - تحصیل کرده و پاک نفس مقایسه کند، مردم از انتخاب کرزی دست می کشند و آن انسان بهتر را بر می گزینند. و به همین دلیل (دلیل ششم) است که او را با ملا عمر مقایسه می کند، زیرا همانگونه که در مقاله پیشین نوشتم، بازگشت طالب کابوس هولناکی است که مردم به هیچ قیمت و به هیچ شرطی نمی خواهند به آن (دوباره) گرفتار شوند!

آقای خلیل زاد با استفاده از همین حربه روانی می خواهد مردم را به مرگ (ملا عمر) بگیرد که به تب (ملا کرزی) راضی شوند. چنین کار، یا سیاستی نشان می دهد که امریکا از ته قلب خواهان کمک به این کشور و خواهان تغییر و ترقی مردم و کشور افغانستان نیست.

اگر می فرمایند که: نه، چنین نیست! عرض می کنیم که مگر ترقی و پیشرفت و تعالی در یک کشور به وسیله نیروی های متعصب، مرتجع، ضد فرهنگ و ضد علم و دانش و آزادی میسر می شود؟ می پرسیم که آیا کلیسا در ترویج علم و دانش و اندیشه و ارزش هایی که راه را برای ترقی و تعالی و پیشرفت و رشد اقتصاد و تجارت و ترویج فن آوری ها گوناگون در غرب باز نمود، نقشی بازی کرده است؟

من، و ما، نه از غرب برای این سؤال جواب می خواهیم و نه انتظار جوابی را دارم و داریم. طرح این سؤال همراه با این همه حرف و کلام برای این بود که مردم افغانستان کمی روی این مسئله فکر کنند و با هر حرف و هر قضیه با خوشباوری برنخورند، زیرا هیچ کشوری - تا مردم خود یک کشور، کشور شان را به مدارج ترقی و رفاه و نیرومندی نرساند ملانصرالدین نمی شود و کشوری را بدون توقع و پاداش و غرضی نه کمک مالی می کند و نه کمک نظامی و نه جوانان خود را به خاطر آبادی و رفاه و ترقی و امنیت و حفاظت یک کشور بیگانه به کشتن می دهد!

پیشرفت ملت‌ها تنها در سایهٔ اتکاء به خود آن ملت‌ها ممکن می‌شود. ما به کمک کشور های غنی احتیاج داریم، ولی اگر این‌ها به ما کمک نکنند، یا تحت شرایطی به ما کمک کنند که برای ما مناسب نباشند و یا زیانمند باشند، ما نباید آن کمک‌ها را بنام این‌که ما مجبور هستیم یا در وضعیتی بدی قرار داریم و یا این‌که بهانه مداخله‌های همسایه‌ها را به میان بکشیم، بپذیریم؟ هر نوع کمکی که باشد!

کمک از روی بی‌غرضی و بر مبنای عاطفه و حرکت یا احساس انسانی را با مدیونیت باید پذیرفت، ولی کمکی را که رقیبت و بندگی بیاورد یا استقلال ما را از ما سلب کند، به هیچ وجه نباید قبول نمود. آیا واقعاً ما امروز استقلال داریم؟

ما نباید فراموش کنیم که برخی از فشارها نه تنها نابود کننده نیستند، که ممدی برای ترقی و پیشرفت کشورها نیز قرار می‌گیرند. این نظر را امروز بسیاری از دانشمندان غربی هم، با تجربهٔ عملی و عینی که از چندین کشور در جریان صد سال گذشته دارند - در مورد برخی از کشورهایی که طی یک صد سال گذشته با تعزیرات و فشارهای اقتصادی، دیپلوماتیک و نظامی گوناگون غرب روبرو بوده اند - به صراحت ابراز نموده و دولت‌های غربی را عامل غیرمستقیم پیشرفت و قوت این کشورها می‌دانند و مورد ملامت قرار می‌دهند.

من نمی‌خواهم در این‌جا از کشور یا کشورهایی نام ببرم. خوانندگان گرامی این مقاله میتوانند با اندک تعمق، هم در گذشته و هم امروز، کشورهای را بیابند که تنها و تنها به اتکای اراده و بازوی خود، خود را به قدرت‌های نیرومند جهان تبدیل کرده اند یا در حال تبدیل شدن به قدرت‌های بزرگ هستند.

فشار، محدودیت‌ها یا موانع برای کسانی که صاحب ارادهٔ قوی نیستند یقیناً شکننده و مخرب و کشنده می‌باشد، ولی برای آنانی که صاحب اراده استواری هستند، هر نوع فشار محرکی است برای سازندگی و تبارز دادن شان.

از طرف دیگر:

استیونساکور، مجریبرنامه 'هاردتاک' بیبسی خطاب به خلیل‌زاد می‌گوید:

"جیسونشافیتز، نماینده جمهوریخواه کنگره آمریکا از ایالت یوتا گفت که حالا پس از مرگ بنلادن، زمان خروج از افغانستان رسیده است. او گفت که ضرورت مبارزه با تروریسم جهانی را نمیتوان از طریق تمرکز همه منابع برای مدتی نامحدود روی همین یک منطقه پیشبرد. این حساست که احتمالاً در آمریکا در حال افزایش است. اینطور نیست؟"

اگر این سؤال را مورد دقت و بررسی قرار بدهیم، چندین سؤال دیگر از آن بوجود می آید. از جمله:

- تا چه وقت مردم امریکا نظاره گر هزینه شدن بی جا و بیهوده پول های شان - به زعم خود شان - خواهند بود؟ وقتی جمهوری خواهان که نسبت به دموکرات ها تندرو تر هستند چنین سؤالی را مطرح می کنند، دموکرات ها و افراد عادی این کشور باید چنین سؤال هائی را مطرح کنند یا باید چنین سؤال ها را قبلاً مطرح نموده باشند.

این امر را نباید نادیده بگیریم که وقتی دیکتاتوری شوروی نتوانست در برابر فشار های مردم در رابطه با خروج نیرو های شان از افغانستان مقاومت کند، امریکا، به حیث یک کشور دموکرات و آزاد، به هیچ صورت نمی تواند تا ابد در برابر فشار های مردم امریکا که خود با فشار های مالی و بیکاری رو برو هستند و تا گلو در قرض گور می باشند، ایستادگی کند. بعدش چه؟! یعنی این که بعد از آن که امریکا از روی ناگزیری - فشار مردم، ناتوانی در مبارزه با تروریزم، یا مشکلات مالی، حمایت دیگران از طالب یا کارشکنی های کشور های منطقه که منافع شان را با وجود و حضور امریکا در افغانستان در خطر می بینند - از افغانستان خارج شد ما چه می خواهیم بکنیم؟

- نظر آقای جیسون شافیتز را من هم تائید نموده سؤال می کنم که آیا امریکا واقعاً ناگزیر است از طریق تمرکز قوا در یک کشور یا در یکمنطقه، برای مدت نامحدود و با تقبل هزینه های سرسام آور و دادن هزارها کشته به مبارزه علیه تروریزم بپردازد؟

اولاً تروریزم پدیده است جهانی و برای مبارزه با یک پدیده جهانی لازم نیست شما در یک منطقه تمرکز کنید و دوماً اگر امریکا و اروپا واقعاً خواسته باشند با این پدیده مهلک و منحوس مبارزه کنند، از چنان نیرو و نفوذ سیاسی - دیپلوماتیک - اقتصادی بهر مند اند که با اندک فشار واقعی و جدی هر کشوری را وادار به همکاری با خود در راستای مبارزه با تروریزم می کنند. البته مشروط به این که از تروریزم و تروریست یک تعریف واحدی داشته باشند؛ نه این که یکی را با عین مشخصات و عملکرد و اخلاق و خصلت آزادی خواه بنامند و دیگری را که هیچ تفاوتی با وی ندارد تروریست بخوانند.

فرق بین آنانی که ایستگاه خطوط آهن ماسکو را منفجر می کنند با آن هائی که مراکز خطوط آهن لندن یا جا های دیگری را منفجر می کنند چیست، که عین کار را در یک جا تقبیح می کنند و در جای دیگری به توجیه گری همان کار می پردازند؟! با چنین موضع گیری واضح است که جهان مخالف تروریزم نمی تواند و نمی خواهد در مبارزه علیه تروریزم با امریکا همکاری کند.

این احساس، همانگونه که آقای شافیتز آن را ابراز نموده است، رو به افزایش است و دولت های غربی توان آن را ندارند که تا هر وقتی که دل شان خواسته باشد در برابر فشار مردم خود ایستادگی کنند.

دلیلی هفتم برای این نظر که امریکا در امر یاری رسانی به ما صادق نیست، همین است که این کشور آنگونه که لازم است، باوجودی که می داند که پاکستان عامل همه ناآرامی ها در منطقه و جهان است و پاکستان یگانه منبع و مرجع همه فساد هاست و تمام تروریست های جهان مورد حمایت پاکستان قرار دارند و سر نخ همه حملات تروریستی در پاکستان است، پاکستان را زیر فشار قرار نمی دهد. و در جهت امحای تروریزم که مرکز اصلی آن از سال های متمادی در پاکستان قرار دارد و تمام مراکز دیگر آن در سرتاسر دنیا از این مرجع و مرکز کنترل و هدایت می شود، و در راستای قطع مداخلات آشکار پاکستان در افغانستان، که تمام زندگی ما را مختل کرده است، هیچ اقدام جدیی نکرده است.

خیلی ها از جمله خود من بر این باور هستیم که برای وادار کردن پاکستان غرض مبارزه مشترک جهانی علیه تروریزم تنها قدرت دیپلماتیک و سیاسی و مالی و نفوذ امریکا در جهان کفایت می کند، اگر امریکا واقعاً خواسته باشد از این منابع استفاده کند. ولی، امریکا این کار را نمی کند. بجای آن وزیر خارجه خویش را برای دلجوئی، شاید هم برای عذرخواهی، باوجودی اهانتی که پاکستان با پنهان کردن بن لادن به امریکانموده است به پاکستان اعزام می کند و با این کارش پاکستان را برای پیشبرد مقاصد ویرانگرانه اش در منطقه، بویژه در افغانستان بیشتر از پیش تشویق و ترغیب می کند.

توقع من از هموطنان گرامی و عزیزم تنها همین است که با قضایا با سطحی نگری برخورد نکنند و به این تصور خام نباشند که هر کس، چه ایران و چه پاکستان و چه روس و امریکا و... ما را جان و قربان گفت همان کشور دوست و برادر و خدمتگار و یار و یاور ما است. جهان ما امروز جهانی است که اگر هوشیار نباشی، کلاهد را باد برده است. نتیجه این که:

1- بکشید که نان خود را خود پیدا کنید و لقمه خود را کم یا زیاد خود به دهان خود برسانید. به معنای دیگر به خود اتکاء کنید. ثمره اتکاء به دیگران به شک است، ولی ثمره اتکاء به خود- شاید کمی دیر تر بدست بیاید - حتمی می باشد. اگر نشد، نشد؛ ما که کوشش خود را کرده ایم! کسی را که برای رسیدن به مقصودی کوشش می کند و به آن مقصود نمی رسد، ملامت نمی کنند!

2- در شناخت دوست و دشمن چه داخلی و چه خارجی دقیق باشید و نگذارید که مردم از خوش باوری تان استفاده کنید.

3- اگر ما خواب باشیم و نتوانیم از جان و مال و ناموس خود دفاع کنیم، نباید دزد مال و ناموس و جان خویش را ملامت کنیم. کار دزد، هم دزد داخلی و هم دزد خارجی، دزدیست و کار ما حفاظت از جان و مال و ناموس ما. هر کس کار خودش را می کند. این که ما کار خود را بوجه احسن انجام نمی دهیم، تقصیر ماست نه تقصیر دزد.

4- به اطراف تان و به جهان بنگرید و بعد از آن بخود و به جایی که ما قرار داریم و علت یا علل آن فکر کنید! چند روز پیش از یکی از تلویزیون های یکی از کشور های اروپائی شنیدم که می گفت: افغانستان دومین کشور فقیر جهان است. چرا ما این چنین عقب مانده ایم؟ یا کی مقصر است اگر ما چنین عقب نگه داشته شده ایم؟ آیا نقش خود را به عنوان اصلی ترین عامل عقب ماندگی خویش در این میان می توانیم تشخیص بدهیم؟ آقای کابلی از من سؤال می کنند که آیا ما عقب مانده ایم یا این که عقب نگهداشته شده ایم؟ ببینید، ما تا هنوز برای این سؤال حیاتی جوابی نیافته ایم که در عقب ماندگی ما دو عامل درونی، یعنی فرهنگ و استبداد و یک عامل بیرونی، یعنی استعمار دست داشته است! به نظر من شناخت عوامل بیچارگی ها یگانه راهی برای برآمدن از این نگون بختی ها می باشد. ما، اگر می خواهیم که از این حالت رقت بار نجات پیدا کنیم، باید کوشش کنیم که این عوامل را با همه جزئیاتش بشناسیم.

5- این موضوع را باید بدانیم که ملتی که متحد نیست به هیچ جایی نمی رسد. ما اتحاد و همفکری را تنها در خصوص مسائل عمده و کلان مانند حفظ استقلال و حفظ تمامیت ارضی و حفظ حاکمیت ملی و دفاع از خاک و نوامیس خویش و در ارتباط با مسائل و سیاست خارجی خویش می خواهیم. در سائر اموری که به امور دیگر مربوط می شود حتمی نیست که همه به گونه واحد فکر کنیم. در همین آلمانی که من زندگی می کنم کم و بیش چهل حزب یا سازمان سیاسی خورد و برزگ وجود دارد. همه در رابطه با برنامه های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و ... کشور شان نظریات خود شان را دارند. یکی از دلایل پیشرفت این کشور ها هم همین وجود تنوع اندیشه و اپوزیسیون در برابر دولت است. ولی این تنوع یا اختلاف اندیشه ها هیچگاه به حدی نمی رسد که منافع و موجودیت کشور شان را در مواقع خاصی به خطر بیاندازد. در چنین مواقعی همه برای حفظ کشورشان با هم اند؛ خلاف ما ها!

6- آنانی را که مطمئن هستید که خلاف منافع مردم و کشور با بیگانگان ساخته اند، افشا کنید. به چنین افرادی نه تنها رأی ندهید و از آن ها حمایت نکنید، که بکوشید آن ها هر چه بیشتر ایزوله (تجرید) کنید. دست این ها را از امور دولتی کوتاه کنید. به قدرت خود پی ببرید. پاکستان و ایران هم به مثابه حامیان این ها به اصطلاح خود ایرانیان هیچ غلطی کرده نمی توانند. برخی از هموطنان ما، ما را از اتم پاکستان می ترسانند، بدون این که عقل شان را به کار بیاندازند که مگر پاکستان می تواند در برابر یک کشوری که

مسلح با سلاح اتمی نیست از اتم کار بگیرد. جهان امروز با همه بی قانونی ها و خود سری هایش جهان کهن نیست که در آنه قانونی وجود داشت و نه پارسان و جویانی!

پاکستان و ایران تنها کاری که می توانند خلاف مصالح و منافع ما بکنند و کشور ما را ناآرام بسازند و ما را در مضیقه قرار بدهند این است که مردم خود ما را علیه خود ما استعمال کنند. اگر ما خود دسته تیر این کشور ها و یا سائر کشور ها نشویم و با آن ها همکاری نکنیم، هیچ کدام هیچ غلطی نمی تواند بکند. به همین دلیل است که تأکید همه انسان های وطن پرست (بگذارید دینخویان متعصب ما را بخاطر استعمال این ترکیب به کفر بگیرند) و بادرد همواره بر سر همین است که وحدت کشور را به مثابه مردمک چشمانتان حفظ کنید!

7- در امور سیاسی کشور تان سهم فعال بگیرید. یکی از دلایل عقب ماندگی کشور وجود فرهنگ " به من چه " یا این منطق که " خوب دیگران هستند و مبارزه می کنند؛ یک من که باشم یا نباشم جایی را نمی گیرد " می باشد. این ضرب المثل زیبا را نباید هیچ یک از ما فراموش کنیم که " قطره قطره دریا می شود و ... " در یونان قدیم کسانی را که در امور سیاسی کشور خویش سهم نمی گرفتند جزء افراد سالم و اصلی شهر - دولت ها به حساب نمی آوردند. و این بزرگترین توهین و حقارتی بود برای آن اشخاص.

ما باید به امور مربوط به خویش - در جامعه که زندگی می کنیم همه امور آن مربوط به ما است - التفات داشته و در پیشبرد آن سهم فعال بگیریم. و ...

8- با تفکرات کهنه که سد راه ترقی و پیشرفت و اتحاد و نیرومندی ما شده است و سبب تداوم فقر و بینوائی - چه فقر و بینوائی مادی و چه فقر و بینوائی معنوی - ما می شود، باید به مبارزه جدی برخیزیم.

به زن ستیزی باید خاتمه داده شود. به زن باید به عنوان نیروی برابر با مرد حق داده شود که در امور عمران و آبادی، در امور تربیتی و تعلیمی و در امور اداره و دفتر و سائر کار های تولیدیکار کند. با این اعتقاد که زن ناقص یا ناقص العقل آفریده شده است، باید به مبارزه برخاست. عقب ماندگی فکری زن - اگر این جا و آن جا چند تایی دیده می شود - به سرشت و فطرت و طبیعت و خلقت و پیدایش زن تعلق نمی گیرد. عامل اصلی عقب ماندگی فکری این گونه زن ها استبداد و سلطه جامعه و فرهنگ مردسالار است که مانع رشد استعداد های زن شده است.

9- به اندیشه ها و ارزش های سازند و واقعی و مفید و ملموس و کارآ باید توجه کرد و برای ترویج آن ها کوشش نمود و از اندیشه های دست و پاگیر باید به هر شکلی که شده است دوری جست. در برابر سخن ناروا از هر دهنی که خارج شود، نباید

سکوت کرد. سکوت ما سبب تشجیع یاوه گویان می شود و در نتیجه فرهنگ یاوه گوئی و یاوه شنوئی استمرار می یابد. چنین فرهنگی به سود ما نیست! باید با آن مبارزه کرد!

بی توجهی به این مسائل ارزشمند و مهم بود که ما را در طول تاریخ در جایگاهی قرار داد که هر وقت و هر کسی که خواست به کشور ما هجوم آورد و ما را تار و مار کرد. ما می ساختیم - خوب یا خراب، کم یا زیاد، کامل یا ناقص - و این ها می آمدند و خراب می کردند و می رفتند.

در اخیر برای این که سخن باز هم و بیشتر از این به درازا نکشد، یکبار دیگر و به منوی استنتاج کلام عرض می کنم که دل بستن به شام (نان شب) همسایه بعضاً سبب می شود که انسان بدون شام به بستر برود.

حتی در فرهنگ دینی مردم مسلمان افغانستان هم بر این امر که خدا می گوید از تو حرکت و از من برکت، سخت تأکید شده است!